از مجموعۀ جملات قصار

**جامعۀ سالم**

انتخاب: م. بوذری

1-(ص30) آنچه طرز تفکر افراد یک جامعه را به بیراهه می کشاندتأیید عمومی افکار و تصورات آنان است.

2-(ص35) بشر می تواند هم آزاد و هم بنده وار زندگی کند، می تواند جنگجو و صلح دوست یا استثمارگر و راهزن باشد.

3-(ص38) جامعۀ سالم جامعه ای است که با نیازهای انسانی منطبق باشد- نه نیازهایی که انسان لزوم آنرا حفظ می کند.

4-(ص41) خودآگاهی، خرد و تفکر "هماهنگی ای" را که خصوصیت هستی حیوان است بر هم می زند. سه کیفیت مذکور انسان را بصورت موجود خارق العاده کائنات درآورده است.

5-(ص42) تکامل تدریجی بشربر این حقیقت مبتنی است که وی خانه اولیه و اصلی خود، یعنی طبیعت، را از دست داده است و هرگز نمی تواند بدان بازگردد، و نمی تواند دوباره حیوان شود. انسان فقط یک راه در پیش پای خود دارد: از خانه طبیعی خود بکلی بیرون آید و خانه تازه ای پیدا کند- با انسانی کردن جهان و انسان حقیقی شدن خود خانه جدیدی بسازد.

5-(ص45) بی شک اگر نوزاد می توانست در لحظه بریدن بند ناف فکر کند از ترس مرگ بر خود می لرزید. ولی یک سرنوشت عشق آمیز نا را از این ترس اولیه در امان می دارد.

6-(ص47) نیرومندترین محرک های رفتار آدمی در شرایط هستی او –"موقعیت انسان"- نهفته است.

7-(ص49) لزوم رابطه با سایر موجودات، وابستگی به آنها، نیاز مبرمی است که سلامت روان بستگی بدان دارد.

8-(ص51) فقط یک احساس وجود دارد که هم اتحاد انسان را با جهان تأمین و هم موازین شخصیت و فردیت را محفوظ می دارد و آن "عشق" است.

9-(ص53) عشق بارور اگر بسوی برابری ها متوجه شود عشق برادرانه نامیده می شود.

10-(ص57) خلق کردن مستلزم فعالیت و مراقبت و عشق به چیزی است که انسان می آفریند. بنابراین اگر بشر قادر به خلق کردن و عشق ورزیدن نباشد چگونه می تواند به مرحلۀ اعتلا نائل شود؟

11-(ص72) مبنای فرهنگ غربی بر دو پایه استوار است: فرهنگ یهود و فرهنگ یونان.

12-(ص80) ناسیونالیسم، که در اصل یک جنبش مترقی است، جای خود را به فئودالیسم، و استبداد داد. امروزه هویت شخص در تعلق به ملت و کشوری مشخص می گردد نه در "فرزند بشر و انسان" بودن.

13-(ص80) کسی که وابسته به جامعه ای نباشد "بیگانه" تلقی می شود.

14-(ص80-81) همانطور که عشقی که متوجه یک فرد باشد و شامل دیگران نشود عشق نیست، عشق به یک کشور نیز اگر جزئی از عشق به انسانیت نباشد عشق نیست بلکه بت پرستی است.

15-(ص105) گرچه انسان می تواند خود را با هر شرایطی هماهنگ سازد، ولی بمنزلۀ صفحه کاغذ سفیدی نیست که فرهنگ بر روی آن نوشته شود نیازهایی از قبیل میل به شادمانی، سازگاری، عشق و آزادی جزء لاینفک طبیعت بشر است.

16-(ص123) از انقلاب مذهبی لوتر (پرتستان) و رنسانس تا کنون انسان بر منطق و خرد خود بمنزله راهنمای قضاوت در ارزشها تکیه کرده است.

17-(ص125) استثمار و مال اندوزی حیثیت و شرف انسانی را از بین می برد.

18-(ص133) تمام دستگاه اقتصادی ما بر اصل تولید توده وار و مصرف توده وار استوار است.

19-(ص133-134) همه می خواهند بیشتر بخرند بدون آنکه وجه خرید خود را از پیش پس انداز کرده باشند.

20-(ص136) این سرمایه داری به انسانی نیاز دارد که در گروه های گسترده یکنواخت و مداوم کار کند، نیاز به مصرف هرچه بیشتر داشته باشد و سلیقه اش استاندارد شده و تأثیر و تغییر پذیر باشد.

21-(ص139) کار کارگر امروز را می توان "ماشین وار" دانست، وظیفه ای که به او محول می شود از نوعی است که یا برای آن هنوز ماشینی اختراع و ساخته نشده یا انجام آن کار با ماشین گران تر تمام می شود.

22-(ص141) زیباترین گل، ولو گل وحشی ، قیمت تجارتی نداشته باشد به زیبایی آن وقعی گذاشته نمیشود چون ارزش مبادله ای ندارد.

23-(ص145) در جامعه ابتدائی قبیله و "جهان" یکی است. قبیله مرکز کائنات است.

24-(ص147) علم، بازرگانی و سیاست بنیادهای انسانی خود را از دست داده اند. ما در قلمرو اعداد و تجرید بسر میبریم، چون هیج جیز حسی و واقعی نیست.

25-(ص149) انسان بت پرست به ساخته دست خود سجده می کند. بت نماینده نیروهای زندگی او در شکل "بیگانه شده" است.

26-(ص149) اصل ادیان یکتاپرستی لایتناهی بودن انسان است و به جزئی از او نمیتوان شخصیت و ذات جداگانه ای داد.

27-(ص152) آنچه در این پدیده ها- پرستش بت ها، پرستش بت پرستانه خداوند، عشق بت پرستانه به اشخاص، پرستش پیشوای سیاسی یا کشور و ابراز احساسات انفعالی غیر معقول – مشترک است فرآیند بیگانگی است.

28-(ص152) بیگانگی در جامعه امروز همه جانبه است، و شامل رابطه انسان با کار، با مواد مصرفی، با کشور با همکار و دیگران و با خود شخص می شود.

29-(ص159) "مصرف" نیز مانند "تولید" بیگانه شده است.

30-(ص159) پول نمایانگر نیروی کار و کوشش به صورت انتزاعی است نه نماینده کار و کوشش شخص.

31-(ص161} نانی که میخوریم نه مزه دارد نه نیرو، زیرا در انتخاب و خرید آن از حس تفنن طلبی و نشان دادن ثروت خود پیروی می کنیم.

32-(ص161) با یک شیشه کوکاکولا تصویر پسر یا دختر زیبایی را که در آگهی تبلیغاتی مشغول آشامیدن است، مینوشیم.

33-(ص162) نمیدانیم نان چگونه درست می شود، پارچه بافی چگونه است، میز را چطور می سازند. طریقه ساخت شیشه چیست. مصرف ما، مانند تولید ما، بدون هیچگونه رابطه حسی با اشیاء است.

34-(ص165) چگونگی گذراندن ساعات بیکاری بوسیله صنعت تعیین می شود، همانطور که خرید کالا در دست صنعت است.

35-(ص165) تفریح و سرگرمی نیز خود یک صنعت است.

36-(ص166) درواقع عکسبرداری بارزترین مظهر بیگانگی در ادراک بصری شده است. جهانگرد با دوربین عکاسی حود سمبل مشخصی از رابطه بیگانه شده با جهان است.

37-(ص167) قوانین که بر ما حکومت می کنند و ما کنترولی بر آنها نداریم، و نمی خواهیم هم داشته باشیم، یک از مظاهربسیار مشخص بیگانگی است.

38-(ص168) امروزه محبت یا نفرت چندانی در روابط انسانی دیده نمی شود. بلکه یک دوستی و بی ریائی سطحی متداول است که فاصله ها و تفاوتها زیر این سطح نهفته شده اند.

39-(ص168) آزادی جنسی بعد از جنگ اول جهانی تلاش نومیدانه ای بود تا لذت جنسی متقابل جایگزین عشق عمیق گردد.

40-(ص170)گرچه همه به خداوند ایمان دارند ولی کسی در فکر روح خود، رستگاری خود و رشد معنویات دینی خود نیست. خدا نیز مثل تمام جهان بیگانه شده است.

41-(ص170) مملکت بتی شده است که بر انسان برتری دارد. انسان با تمام احساسات اجتماعی خود تسلیم کشور می شود، و آنرا که نیروی بیگانه شده ای از اوست ستایش می کند.

42-(ص170) فقط وقتی پرستش کشور ممکن است از بین برود که انسان احساسات اجتماعی خود را بازپس بگیرد و جامعه ای بنا نهد که در آن علائق اجتماعی چیزی "اضافه شده" بر زندگی خصوصی وی نباشد، بلکه این دو یک و واحد باشند.

43-(ص171) کیفیتهای انسانی از قبیل دوستی، احترام، مهر و محبت بصورت کالا درآمده اند و بمنزله شخصیت "بسته بندی شده ای" هستند که باید در بازار شخصیت به بهاء هر چه بیشتر بفروش روند.

44-(ص173) انسان زمانی زندگی آسوده خواهد داشت که بتواند با واقعیتهای اساسی هستی در تماس باشد، یعنی به شکوه عشق و الفت پی ببرد و به حقیقت تلخ تنهایی و آسیب پذیری زندگیش واقف باشد.

45-(ص174) انسان با خلق آثار هنری سعی در نگهداری تماس خود با جوهر حقیقت کرده است.

46-(ص177) عشق به تعویض، جایگزین عشق به مالکیت شده است.

47-(ص177) حتی مهمانی رفتن و روابط اجتماعی در مقیاس وسیع خود مبادله است.

48-(ص182) اقتدار در نیمه قرن بیستم خصوصیت خود را تغییر داد، اکنون اقندار آشکار نیست، بلکه "اقتدار بی هویت" است. چیزی یا کسی آمر نیست، نه شخص، نه فکر، و نه قانون اخلاقی. ولی چنان مطیع و همرنگ هستیم که مردم یک جامعه کاملاً قدرتگرا.

49-(ص188) همرنگی، اخلاق و "فراخود" تازه ای بوجود آورده است. ولی این اخلاق جدید وجدان سنتی انسانیت نبوده است.

50-(ص194) برداشت غلطی از مکتب فروید به عمل آمده که میگویند روان نژندی ناشی از سرکوب کردن امیال جنسی است و هرچه این سرکوبی کمتر باشد انسان سالم تر است.

51-(ص195) برآورده شدن فوری خواست ها شادی و شادکامی تلقی می شود.

52-(ص196) جهان یک شیء بزرگ برای تسکین اشتهای ما است.

53-(ص199) کارشناسان انسان "عادی" را تعریف میکنند و عیب و نقص شما را مشخص می سازند، آنان از روشهای خود برای همرنگی، شادکام و عادی کردن مردم استفاده می کنند.

54-(ص200) هوش عبارت از تفکری است که در خدمت بقای زندگی است

55-(ص201) خرد مستلزم پیوند و توجه به نفس است.

56-(ص201) رئالیست بودن انسان امروزی عقیده باطلی بیش نیست.

57-(ص202) در بررسی کیفیت تفکر انسان از خود بیگانه امروزی میبینم که چگونه بطور شکفت انگیزی هوش او تکامل پیدا کرده و خردش روبه زوال گذاشته است.

58-(ص204) وجدان وقتی وجود دارد که انسان خود را انسان بداند نه یک شیء یا کالا.

59-(ص207) یکتا پرستی یا بیگانگی و اصول اخلاقی و انصاف ما سازگار نیست. دین سبب رستگاری، که بالاترین هدف زندگی است، میشود.

60-(ص212) بجای اینکه ماشین تابع انرژی انسانی شود، انسان تابع ماشین شده است. در حقیقت: " نقش کارگر اجرای کاری است که ماشین هنئز قادر به انجام آن نیست".

61-(ص213) آنچه باید مورد بحث و توجه قرار گیرد" شکل صنعتی انسان" است نه "شکل انسانی صنعت".

62-(ص215) واکنش عمیق تر و جدی تری در مقابل بیزاری از کار و تهی بودن آن، دشمنی با کار است.

63-(ص218) احزاب سیاسی فرق فاحشی با شرکت های بزرگ ندارند ، و سیاستمداران حرفه ای کوشش می کنند تا کالای خود را به مردم بفروشند.

64-(ص222) چگئنگی کنترل در دموکراسی امروز تفاوت چندانی با کنترول شرکت های بزرگ ندارد.

روانشناسی امروز در تعریف از سلامت روح بر خصوصیاتی تکیه می کند که جزئی از منش اجتماعی بیگانه زمان ما است: همرنگی، تعاون، تجاوزکاری، مماشات، جاه طلبی و غیره.

65-(ص223) مهمترین نیاز از نظر روانشناسی "ایمنی" است.

66-(ص227) فرد حساس و زنده چگونه می تواند احساس ایمنی کند ؟

67-(ص227)سلامت ما همواره هدف تصادفاتی است که از کنترل ما خارج است.

68-(ص233) کسی که زنده است و احساس دارد نمی تواند غمگین نباشد.

69-(ص223) نقطه مقابل شادکامی "غمگینی" نیست بلکه "افسردگی" است. افسردگی یعنی فقدان احساس و خود را مرده دانستن، درحالیکه بدن زنده است، عدم توانایی به شاد یا غمگین بودن.

70-(ص234) شادکامی را در حالت انفعالی درونی، و در اشخاص مصرف کننده از خود بیگانه نمی توان یافت.

71-(ص235) سلامت روان از نظر انسانی یعنی توانایی عشق ورزی و خلاقیت از طریق رهایی از قیود خانواده و طبیعت، احساس هویت وسیله تسلط بر نیروهای خود، درک واقعیتهای جهان درون و بیرون خویش، و بطورکلی یعنی توسعه و تکامل حقیقت و خرد.

72-(ص236) بیخبری سبب ایجاد نگرانی می شود. نگرانی حاصله از احساس بیهودگی وحشت انگیز تر از عذاب جهنم است. در جهنم شخص تنبیه و شکنجه می شود، ولی بیهودگی انسان را تا مرز دیوانگی می برد زیرا دیگر نمیتواند "من" بگوید.

73-(ص238) انسان از خودبیگانه ناشاد است. با تفریح و سرگرمی سعی میکند تا از آگاهی خود به ناشادی جلوگیری نماید، سعی در صرفه جویی وقت دارد و چون بدست آورد آنرا می کشد.

74-(ص239) کسی که در بیداری خواب می بیند، یعنی آنکه فقط با جهان درون در تماس است و نمیتواند جهان خارج را از جنبه فعالیت واقعی مجسم کند، بیمار روانی است. کسی که جهان بیرون را مانند عکسی می نگرد و با جهان درون خود تماس ندارد انسان از خود بیگانه است. اسکیزوفرنیا و بیگانگی مکمل یکدیگراند.

75-(ص269) برداشت مسیحیت اولیه از تاریخ نجات بشر بود.

76-(ص269) هدف تاریخ تولد کامل انسان و هماهنگی کامل او است.

77-(ص272) فاشیسم، نازیسم و استالینیسم ادعا دارند که به افراد پراکنده و سرگردان پناهگاه و ایمنی تازه ای بخشیده ند. این سیستم در اوج و منتهای بیگانگی هستند. فرد را به موجودی ناتوان و بی هویت مبدل کرده و به او آموخته اند که تمام نیروی انسانی خود را در پیشوا، دولت و سرزمین آبا اجدادی متمرکز کرده و آنان را بپرستد. نتیجه اینکه مردم از آزادی روکردان شده و به نوعی بت پرستی جدید رو آورده اند.

78-(ص274و275) ایمان به "نوع بشر" بدون ایمان به انسان یا از روی ریا است، و یا اگر حقیقی باشد نتایج فاجعه آمیزی نطیر "تفتیش عقاید" ترورهای "روبسپیر" و دیکتاتوری لنین به بار می آورد.

79-(ص275) فقدان ایمان به انسان به سیستمهای خودکامه امکان داد تا مسلط شوند، و بشر را وادار کنند که بجای ایمان به خود به بت مؤمن شود.

80-(ص276) از بیشتر جهات سیستم استالینی شبیه مرحله اولیه سرمایه داری اروپا است. با این تفاوت که در سیستم استالینی ترورهای سیاسی جای قوانین اقتصادی را گرفت.

81-(ص282) علاوه بر فاشیسم و استالینیسم و یا سرمایه داری برتر از نوع "مدیریت محرک" سومین واکنش در مقابل سرمایه داری تئوری سوسیالیسم است.

82-(283) تمام مکتب های سوسیالیسم را می توان پرمعنی ترین، آرمانی ترین و اخلاقی ترین جنبش دوران ما دانست.

83-(ص289) "پیتر کورپتکین" س.سیالیسم را بدین گونه توصیف می کند: "حداکثر تکامل فرد با بالاترین تکامل برای اتحاد ارادی و داوطلبانه با هم ترکیب و متحد خواهند شد، یگانگی و اتحادی که همواره در حال تحول است عنصر بقای خود را در درون خود دارد.

84-(ص290) تجزیه و تحلیل جامعه و روند تاریخی آن باید از انسان آغاز شود. ولی نه انسان انتزاعی بلکه انسان واقعی و متحقق از نظر کیفیت های جسمی و روحی.

85-(ص292) بعقیده مارکس ملی کردن وسیله و خود تولید، انسان را تبدیل به شریکی فعال و مسئول در فرایند اجتماعی و اقتصادی کرده و شکاف بین طبیعت فردی و اجتماعی انسان را پر می کند.

86-(ص293) مارکس تحول چامعه را از سرمایه داری به سوسیالسم وسیله قطعی رهایی انسان و رسیدن به دموکراسی واقعی میداند.

87-(ص294) نظریه ضد دولت مارکس و انگلس و مخالفت آنان با شکل متمرکز قدرت سیاسی در بیانیه مارکس درکمون پاریس بخوبی بیان شده است.

88-(ص295) بمنظور پیشرفت سوسیالیسم موافق عدم تمرکز و ضعف حکومت بود.

89-(ص298) انقلاب سیاسی یک عقیده مارکسیستی یا سوسیالیستی نیست بلکه عقیده سنتی طبقه متوسط جامعه بورژوا در سیصد سال اخیر است.

90-(ص298) حتی بحث کوتاهی درباره مارکس بدون اشاره به تئوری، "ماتریالیسم تاریخی" وی ناقص خواهد بود.

91-(ص298) نظر او بر این است که انسان بیش از اینکه به هر نوع قعالیت فرهنگی بپردازد باید وسیله زیست و گذران خود را فراهم کند.

92-(ص299) ماتریالیسم مارکس بکلی با ماتریالیسم متداول در قرن نوزدهم تفاوت دارد.

93-(ص299-300) نظر مارکس این بود که پدیده های روحی و اخلاقی را باید نتیجه تمام فعالیت های زندگی و نوع رابطه فرد با دیگران و طبیعت دانست.

94-(ص300) مارکس پیچیدگی انفعالات انسان را دست کم گرفته بود.

95-(ص304) گرچه استالینیسم ثابت کرد که اقتصاد سوسیالیستی می تواند از دیدگاه اقتصادی عملی شود ولی همچنین مدلل ساخت که بهیچوجه نمیتواند یک روح برابری و تعاون بوجود آورد.

96-(308) مورد نظر اون، پرودون، تولستوی، باکونین، دورکیهم، مارکس، اینشتاین، و شواتیزر "انسان" است و آنچه در سیستم صنعتی بر سر او آمده است . با اینکه نظرات آنان از دیدگاههای مختلف میباشد ولی همه متفق القولند که انسان محل خود را در کانون از دست داده، بصورت ابزاری برای هدفهای اقتصادی درآمده، نسبت به همنوعان و طبیعت بیگانه شده و رابطه حسی وی با آنان بریده شده و زندگیش بی مفهوم و محتوا گردیده است.

97-(ص308) انسان به جهت گیری بازاری برگشته و دیگر بارور نیست، حس "من بودن" را از دست داده، به تصویب و تأئید دیگران وابسته است و با اینکه سعی در همرنگی دارد ولی دچار ناایمنی است.

98-(ص309) نیروهای فنی تمدن و حتی نسل بشر را بشدت تهدید می کند.

99-(ص310) هرکدام از جنبشهای بزرگ اصلاحی در دوهزار سال گذشته همواره به یک جنبه زندگی تکیه کرده و سایر جنبه ها را نادیده گرفته است؛ توصیه های این جنبش ها برای اصلاح و نوسازی رادیکال بود- ولی به شکست کامل انجامید.

100-(ص310) طز تفکر، احساس و روش زندگی انسان، بعنوان یک واحد، جدایی ناپذیراند.

101-(ص313) ما محرومیت مربوط به انفعالات غیرمنطقی، احساس تنهایی و بیهودگی، آرزوی عشق و بهره وری است که همگی سرکوب شده اند.

102-(ص314) جامعه ای را می توان سالم دانست که در آن هیچ انسانی وسیله ای برای اجرای مقاصد دیگران نباشد بلکه نتیجه کوشش هر فردی عاید خودش شود.

103-(ص315) جامعه سالم جامعه ای است که در آن نتوان از عواملی چون طمع، استثمار، تسلیم، خودپسندی برای سود بیشتر مادی یا بالابردن موقع و مقام شخصی استفاده کرد.

104-(ص315) جامعه ای سالم است که به آدمی امکان دهد تا در محدوده ابعاد قابل رؤیت و قابل اداره عمل کرده و شریک فعال و مسئولی در حیات جامعه بوده و حاکم بر زندگی خود باشد.

105-(ص322) ادعا می شود که جامعه رئیس مآب و تسلط تدریجی آن را بر انسان نمیتوان کنترل کرد مگر اینکه به دوران چرخ نخ ریسی برگردیم، زیرا صنایع جدید مستلزم مدیریت و اقتدار است.

106-(ص322) ما بیشتر از هواپیما و تلویزیون به نوزائی انسان نیاز داریم.

107-(ص323) هدف تمام این اشکال مختلف سوسیالیسم که میتوانیم "سوسیالیسم کمونیتارین" بنامیم یک سازمان صنعتی است که در آن هر کارگر یک شریک فعال و مسئول بوده، کاردلپسند و پرمعنی باشد، سرمایه کار را استخدام نکند بلکه برعکس کار سرمایه را در خدمت خود داشته باشد.

108-(ص325) آزادی سیاسی تنها فریبنده است.

109-(ص325) آزادی از نظر مردم عادی باید شامل آزادی صنعتی نیز باشد.

110-(ص325) انسان همه جا در زنجیر است، این زنجیر گسسته نخواهد شد مگر آنگاه که آدمی درک کند که بنده و برده شخص یا دولت بودن پستی و خواری است.

111-(ص326) اداره عملی کار باید به کارگرانی که عهده دار آنند سپرده شود. کارگران باید حکومت صنعتی را در دست بگیرند و حق انتخاب مقامات خود را داشته باشند.

112-(ص330) یکی ازبدترین اشکال تنبلی بیزاری است، که در این حالت شخص نمیداند با خود و زندگیش چه بکند.

113-(ص331) دلایل زیادی به تنبلی ذاتی بشر در دست است . دلیل اساسی این است، که کار بیگانه شده، بیزار کننده بوده و رضایت بخش نیست و سبب اختلافات و دشمنی های زیادی میشود.

114-(ص339) اکثر ما بر این عقیده ایم که نوع کار فعلیجامعه، یعنی کار بیگانه شده، تنها نوعی است که وچود دارد.

115-(ص365) شرط اول شرکت فعال کارگر این است که وی نه تنها از کار خود بلکه از کار تمام کارخانه آگاهی کامل داشته باشد.

116-(ص366) کارگر زمانی یک شرکت مسئول و علاقمند خواهد شد که بر تصمیمهائی که درباره کار خود وی و تمام سازمان گرفته می شود نفوذ داشته باشد.

پایان

تایپ برای وبسایت چیستی ها: زهره

[http://chistiha.com](http://chistiha.com/)